

بازشناسی تطبیقی مفهوم قول و نطق موجودات از منظر مفسران با تکیه بر تفاسیر التبیان، مجمع البیان و المیزان

رحمان عشریه*

استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، قم، ایران

حسین عباسی**

دانش آموخته سطح ۴ حوزه علمیه، قم، ایران

مجتبی قاسمی***

دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق دانشگاه آزاد اسلامی قم، قم، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۵/۰۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۱۴)

چکیده

آنچه از قرآن و روایات اهل بیت^(ع) به دست می آید، این است که هر موجودی در عالم خود سهمی از عقل، درک و شعور دارد و با زبان خود تسبیح خدا می گوید. بر همین اساس، حیات اختصاص به موجودات حیوانی و نباتی ندارد و نطق و سخن گفتن هم مختص این زبان گوشتی نیست. بنابراین، استماع و شنیدن نیز نمی تواند به همین گوش عادی و ظاهری اختصاص داشته باشد. هر چند در انسان مراد از «قول» عبارت است از استخدام صوت یا اشاره به ضمیمه قرارداد قلبی که فطرت انسانی ما و اینکه حیوانی اجتماعی هستیم، آن را ایجاب می کند، اما آیا قول با همین معنا در امور تکوینی نیز به کار رفته است؟ مفسران و اندیشمندان دینی، هر یک از منظر خود، به اجمال پاسخ هایی مطرح نموده اند، لیکن جمع بندی روشن و صریحی ارائه نشده است که در این پژوهش به بررسی آن ها خواهیم پرداخت. جستار پیش رو که به روش توصیفی - تحلیلی نگارش یافته است، به نقد و تطبیق نظرات سه تفسیر ارزشمند التبیان فی تفسیر القرآن از شیخ طوسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن از طبرسی و المیزان فی تفسیر القرآن از علامه طباطبائی به بررسی مفهوم قول و نطق موجودات پرداخته است. مهم ترین نتیجه حاصل از کنکاش نگارندگان این مقاله این بوده است که هر یک از موجودات به تناسب خلقت خویش، خداوند متعال را به زبان قال تسبیح و تحمید می کنند، هر چند دیگر موجودات از شنیدن آن عاجز هستند.

واژگان کلیدی: تسبیح، شعور، مفهوم قول، نطق موجودات.

* E-mail: oshryeh@quran.ac.ir (نویسنده مسئول)

** E-mail: m.16ghasemi@yahoo.com

*** E-mail: hassin abasi4211@gmail.com

مقدمه

آیات قرآن کریم و روایات بسیاری بر حیات، درک و شعور تمام موجودات عالم دلالت دارند و یا حتی برخی از آن‌ها، این مخلوقات را صاحب قدرت نطق و بیان می‌دانند. لذا بر اساس این علم، ادراک و شعور موجودات در مهم‌ترین منابع دینی مطرح شده است؛ مانند: ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ﴾ (الدخان / ۲۲-۲۶). در این آیه، هرچند گریه را نفی نموده است، ولی همین که عدم گریه را منتسب به آسمان و زمین نموده، حاکی از صلاحیت آسمان و زمین برای گریه است. در آیات ۱-۵ سوره زلزال می‌فرماید: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا * يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾ (الزلزال / ۱-۵). از این آیات، ادراک و شعور کامل و نیز داشتن استعداد و شأنیت وحی الهی برای زمین استنتاج می‌شود و از روشن‌ترین ادله بر ادراک زمین است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۲۰: ۳۴۲). در آیه ۵ سوره زلزال که اشاره شد، به زمین وحی می‌شود (بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا) (الزلزال / ۵). اما وحی به معانی مختلفی استعمال شده است که عبارتند از: اشاره، کتابت، رسالت، الهام، کلام خفی و هر آنچه که به دیگری القاء شود (ر.ک؛ ابن منظور، بی‌تا، ج ۱۵: ۳۷۹). وحی نشانه شعور یا عقل است که در این آیه به جمادات نسبت داده شده است.

در برخی روایات، شهادت جمادات به نبوت رسول خدا^(ص) اشاره شده است. گروهی از یهود با رسول خدا^(ص) مناظره کردند و آن حضرت از کوه بر نبوت خود استشهاد خواست و کوه حضرت را تصدیق نمود (ر.ک؛ طبرسی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۶۰).

در تفسیر آیاتی که به این موضوع می‌پردازند، لازم است بدانیم که آیا این علم و ادراک به طور حقیقی برای آن‌ها وجود دارد، یا به صورت مجازی؟ با توجه به تصریح آیات و روایات به قول و نطق موجودات، می‌خواهیم بدانیم کدام سنخ از موجودات، اعم از انسان، حیوان، نباتات و جمادات، امکان قول و نطق دارند و در صورت این امکان، مفهوم قول و نطق موجودات چیست؟

از این رو، در صورت اثبات علم و شعور برای موجودات، بسیاری از جریان‌هایی که در منابع دینی آمده است، خود به خود قابل پذیرش می‌شود. در این قسمت، به بخشی از رخدادهای قرآنی و تاریخی که حاکی از شعور موجودات است، اشاره می‌شود. مقاله حاضر با رویکرد به سه تفسیر التبیان، مجمع البیان و المیزان درباره مفهوم قول و نطق موجودات و مفهوم شناسی آن به نوبه خود نو است و به صورت مستقل نگاشته‌ای در این زمینه منتشر نشده است.

۱. مفاهیم

در این پژوهش، «ادراک، شعور و تسییح» اهم مفاهیمی هستند که قبل از ورود به مباحث اصلی پژوهش به تبیین آن‌ها خواهیم پرداخت.

۱-۲. ادراک

معانی مختلفی برای واژه «درک» در کتب لغت ذکر شده است و گاهی تفاوت به گونه‌ای است که به سختی می‌توان ارتباط بین معانی را یافت؛ به عنوان مثال، راغب اصفهانی در کتاب *مفردات* «درک» را به معنای «سُفِل» - برخلاف «درج» که به معنای «صعود» است - می‌داند. به همین سبب گفته می‌شود که درجات بهشت و درجات جهنم. در قرآن کریم نیز آمده است: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ: منافقان در طبقه زیرین جهنم هستند﴾ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۳۱۱).

با توجه به کتب لغت و موارد استعمال آن، واژه «درک» به معنای «علم و فهم» در زبان عربی استعمال نمی‌شود و به همین سبب، بیشتر لغویون معنای علم را در تعریف «درک» به کار نبرده‌اند. تنها مؤلف کتاب *العین* یکی از معانی متعددی را که برای این واژه برمی‌شمارد، «اللاحق من التبعة» است که به معنای ملحق شدن تبعات و عواقب است (ر.ک؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۵: ۳۲۸). نسبت به بقیه معانی درک، این معنا ممکن است

با علم و فهم تناسب داشته باشد؛ زیرا علم و فهم از تبعات و عواقب تجربه و تحصیل است.

صاحب مجمع‌البحرین همانند سایر لغویون در معانی «درک» معنایی را ذکر نکرده است که متناسب با علم و شعور باشد، ولی برعکس زمانی که نوبت به واژه «ادراک» می‌رسد، برای آن دو معنا ذکر می‌کند که اولی آن با «اللاحق من التبعه» از معانی درک سازگار است و دومی آن مساوی با علم و شعور می‌باشد (ر.ک؛ طریحی، ۲۰۰۹ م: ۴۲۶). بنابراین، هرچند در زبان عربی واژه «درک» به معنای علم و آگاهی استعمال نشده است، ولی لغویون برخی معانی را که برای ادراک نقل نموده‌اند، حداقل جزء ثمرات و نتایج علم و معرفت است و آن را زاید بر علم دانسته‌اند و در اصطلاح رایج امروزی نیز ادراک مترادف با علم به شمار می‌رود و به تفاوت‌های لغوی آن توجه نمی‌شود.

۲-۲. شعور

به نظر برخی از لغویون، «شعور» از ماده «شعر» است که به معنای علم دقیق و ظریف است. به نظر راغب، ماده و ریشه شعور، ماده «شعر» نیست، بلکه ریشه آن «شعر» است و شعر به علمی اطلاق می‌شود که دقیق باشد:

«شعر در اصل به معنای علم و دانستن دقیق است؛ چنان که گفته‌اند: لیت شعری؛ یعنی ای کاش می‌دانستم. سپس در عرف مردم، شعر اسم کلام موزون و قافیه‌دار شد و شاعر به کسی گفته شد که این صنعت را داشته باشد. قرآن کریم نیز شاعر را بر کسی اطلاق نموده است که این صنعت را داشته باشد و از زبان کفار فرموده است: ﴿بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ﴾ (الأنبیاء / ۵) و در آیه دیگری فرموده است: ﴿لشاعِرٍ مَّجْنُونٍ﴾ (الصافات / ۳۶). در آیه دیگری نیز فرموده است: ﴿شاعِرٌ تَتَرَبَّصُّ بِهِ﴾ (الطور / ۳۰) (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۴۵۵).

دیگر لغویون نیز که شعور را (که فعل ماضی آن شَعَرَ است)، تعریف کرده‌اند، در تعریف آن از عبارات علم، حس و ادراک استفاده نموده‌اند (ر.ک؛ ابن اثیر جزری، بی‌تا: ذیل ماده شعر).

۲-۳. تسبیح

۱-۲-۳. معنای لغوی تسبیح

تسبیح معانی مختلفی دارد؛ از جمله: تقدیس، تنزیه، ذکر، نماز، حمد، تعظیم و... آمده است و «سَبَّحْتُ اللَّهَ»، یعنی منزّه می‌دانم خدا را از آنچه که منکران او می‌گویند و «فُلَانٌ يَسْبُحُ اللَّهَ»، یعنی خداوند را با اسماء او ذکر نمود و سبحان الله گفت، «وَهُوَ يُسَبِّحُ» یعنی نماز می‌خواند و... (ر.ک؛ فیومی، بی‌تا، ج ۲: ۲۶۲).

سبحان الله در اصل به معنای پاک بودن و منزّه بودن خداوند از هر آن چیزی است که سزاوار نیست به آن توصیف شود. «سُبُوح» و «قُدُوس»، همان خداوند است، هر چند در کلام عرب غیر از این دو مورد، کلام دیگری بر این وزن وجود ندارد. «سُبْحَهُ»، دانه‌هایی است که به وسیله آن خداوند تسبیح می‌شود (دانه‌های تسبیح). سبحان الله گاهی به معنای «صلوات» نیز آمده است؛ مانند: ﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ﴾ که این آیه امر به نماز نموده است و مانند شعر اعشی که می‌گوید: «وَسَبِّحْ عَلَى حِينِ الْعِشْيَاتِ وَالضُّحَى // وَ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ وَاللَّهُ فَاعْبُدَا»؛ یعنی در اوقات فوق نماز بخوان و مانند آیه ﴿قُلُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ﴾ که به معنای مصلین است (ر.ک؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ ق.، ج ۳: ۱۵۱).

۲-۲-۳. معنای اصطلاحی تسبیح

تسبیح در اصطلاح نیز از معنای لغوی آن جدا نیست و به معنای منزّه دانستن و پاک شمردن خداوند از هر گونه عیب و نقص است. مؤلف فتح القادیر (ر.ک؛ قمی مشهدی،

بی‌تا، ج ۱: ۳۲۸) و نیز ملاًصدرا (ر.ک؛ صدرای شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۳۱۴) به نقل از کشاف زمخشری، تسبیح را «تبعید الله من سوء» می‌دانند؛ یعنی خداوند را از هر بدی و نقص دور دانستن. صاحب‌المیزان در ذیل آیه ﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (الحدید / ۱)، می‌گوید تسبیح مصدر فعل «سبح» و به معنای منزّه داشتن است و تنزیه خداوند به این است که هر چیزی را که مستلزم نقص، حاجت و ناسازگاری با ساحت کمال او باشد، از ساحت او نفی کند و تسبیح‌کننده باید معتقد باشد که خدای تعالی دارای چنین صفات و اعمالی نیست (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ ق.، ج ۱۹: ۱۴۴).

در روایتی از رسول خدا^(ص) در تفسیر «سبحان الله» نقل شده که فرموده‌است: «سبحان الله، تنزیه و پاک دانستن خدا از هر بدی است» (محمدری شهری، بی‌تا، ج ۴: ۳۶۸). در روایت دیگری از امام امیرالمؤمنین^(ع) نقل شده که فرموده‌است: سبحان الله، تجلیل و تعظیم خدای عز و جل و تنزیه اوست» (همان: ۳۶۸).

بنابراین، تسبیح الهی به معنای تنزیه و مبراً و پاک دانستن خداوند از هر آن چیزی است که موجب نقص او باشد و او را از آنچه که در شأن مخلوق است، باید برتر دانست. مسلماً تسبیح موجودات به این است که هر موجودی با زبان خاص خود خداوند را از هر عیب و نقص مبراً و پاک بداند.

۳-۲-۳. فرق تسبیح، حمد و مدح

در قرآن کریم و روایات، دو کلمه حمد و تسبیح گاهی در کنار هم و گاهی جداگانه آمده‌اند و به موجودات جمادی، حیوانی و نباتی نسبت داده شده‌اند، همان گونه که در اذکار نماز می‌خوانیم: «سبحان ربی الأعلی و بحمده» و «سبحان ربی العظیم و بحمده» و نیز در آیه ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ وَإِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ (الإسراء / ۴۴)، تسبیح و حمد به همه موجودات نسبت داده شده‌است. پس لازم است معنای حمد و تفاوت آن با تسبیح و چگونگی تحمید موجودات بیان شود و تفاوت

حمد و مدح نیز معلوم گردد. اندیشمندان اسلامی اتفاق نظر دارند که تسبیح، تنزیه خدا از عیب و نقص و نیز حمد توصیف او به صفات کمال است، هرچند عبارت‌های ایشان مختلف است:

«ثناى خدا به دو شکل انجام می‌پذیرد: به نحو تسبیح و به نحو تحمید. مراد از تسبیح تنزیه خداست و خدا را از آنچه ذات او میراست، منزّه نماییم و از آنچه شأن مخلوق است، او را برتر بدانیم. منظور از حمد، توصیف پروردگار است به صفات اثباتی، و او را ستایش نمودن به اینکه همه نعمت‌ها از اوست، همه کمالات از اوست و به او برمی‌گردد» (مطهری، بی‌تا، ج ۲۶: ۵۰۷).

به عبارت دیگر:

«هرگاه خدا را از این نظر ستایش کنیم که او دارای صفات کمال و جمال، و مبداء کارهای نیک و سودمند است، در این صورت، ستایش ما را حمد می‌گویند، ولی اگر ذات او را از هر نوع عیب و نقص پاک بدانیم و پاکی او را ابراز کنیم، آن را تسبیح می‌گویند» (سبحانی، بی‌تا: ۱۸).

یکی از مفسران معاصر نیز ضمن تأیید معنای لغوی حمد درباره تفاوت حمد، مدح و تسبیح گفته است:

«حمد، ستایش و ثنا بر فعل جمیل و نیکویی است که از روی اراده و اختیار صادر گشته است و مدح اعم است و چون تمام موجودات فعل اختیاری حق تعالی است و هر موجودی نسبت به خود در منتهای حُسن، کمال و محکم کاری است، لذا فرموده است: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ که حمد را اختصاص به خود داده است و برخی از عرفا در مقام فرق حمد و تسبیح گفته‌اند که حمد، اظهار کمال محمود است و همان طوری که تسبیح، اظهار تنزیه، تقدیس و تخلیه حق است از نقایص اوصاف ممکنات» (امین، ۱۳۶۱، ج ۱: ۳۹-۳۸).

راغب اصفهانی معتقد است که کلمه حمد که در آیه فوق به کار رفته، به معنای ثنا، ستایش و ذکر فضایل است و نسبت به مدح، اخص و نسبت به شکر، اعم است. حمد فقط

در افعال اختیاری استعمال می‌شود، در حالی که مدح در افعال اختیاری و غیر اختیاری استعمال می‌شود. شکر در مقابل نعمت است و در نتیجه، هر شکری حمد می‌باشد، ولی هر حمدی شکر نیست و هر حمدی مدح است و هر مدحی حمد نیست (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۲۵۶).

۳. تلازم تسبیح با تکلیف و شعور

آیات متعددی در قرآن کریم وجود دارد که همه هستی از خداوند شناخت توحیدی دارند و به تسبیح گویی، تقدیس و تنزیه خداوند مشغول هستند. می‌توان گفت که تقریباً همه این آیات به تسبیح گویی موجودات صراحت دارد و نتیجه روشن و طبیعی این آیات دو چیز است:

الف) ظاهر آیات قرآن (الإسراء/ ۴۴؛ الرعد/ ۱۳؛ النور/ ۴۱ و البقره/ ۱۱۶) این است که پنج عبادت «تسبیح، حمد، سجده، نماز و قنوت» برای همه موجودات و همه هستی، نوعی تکلیف محسوب می‌شود. شاهد آن، روایاتی است که دلالت بر نوعی مجازات بر ترک تسبیح دارند.

از امام صادق^(ع) نقل شده است که می‌فرماید: «مَا مِنْ طَيْرٍ يُصَادُ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ وَلَا شَيْءٍ يُصَادُ مِنَ الْوَحْشِ إِلَّا بَتَضْيِيعِهِ التَّسْبِيحَ: هیچ پرنده‌ای در صحرا و دریا صید نمی‌شود و هیچ حیوان وحشی به دام صیاد نمی‌افتد، مگر به خاطر ترک تسبیح» (عروسی حویزی، بی تا، ج ۳: ۱۶۸).

ب) قبول این تکالیف از سوی موجودات، فرع بر داشتن نوعی عقل و شعور است، به سبب اینکه تسبیح، حمد، سجده، نماز و قنوت، بدون عقل و شعور هیچ گونه ارزشی را به دنبال ندارد و امتیازی برای تسبیح کنندگان و... محسوب نمی‌شود. تسبیح و حمد و... بدون درک، شناخت و شعور نسبت به حق تعالی از سوی مسبحان، حامدان و... غیرممکن است و در صورت امکان، امتیازی برای ایشان به حساب نمی‌آید. از باب مثال، اگر کسی

صدای «یا الله» را ضبط نماید و دستگاه ضبط تمام روز مکرر آن را تکرار نماید، هیچ گونه امتیازی برای دستگاه محسوب نمی‌شود، ولی اگر دستگاه جمادی از روی شعور و با رغبت ذکر فوق را تکرار نماید، ارزش فوق‌العاده‌ای برای آن محسوب می‌شود. برخی از آیات بر موجودات سماوی و زمینی لفظ «مَنْ» را اطلاق نموده‌اند که بیانگر عقل و شعور آنهاست.

۴. تسبیح به زبان حال و زبان قال

بر اساس آیات قرآن کریم، موجودات غیرانسانی نیز خداوند را تسبیح می‌کنند. حال این تحقیق در پی پاسخگویی به این موضوع است که آیا این تسبیح به زبان حال است، یا به زبان قال؟ برخی از مفسران آیاتی را که دلالت بر تسبیح موجودات دارد، به زبان حال حمل نموده‌اند و برخی دیگر از مفسران آن را به زبان قال می‌دانند.

مراد از زبان حال این است که الفاظی در کار نیست و حالت و ظاهر یک شیء به سبب شگفتی خلقت و زیبایی خاصی که دارد، دلالت بر تسبیح، تنزیه و پاک بودن خداوند از هر عیب و نقص می‌کند؛ مانند برخی از آیات مبارکهٔ سورهٔ غاشیه که می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ، وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ، وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ، وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ: آیا آنان به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟! و به آسمان نگاه نمی‌کنند که چگونه برافراشته شده؟! و به کوه‌ها که چگونه در جای خود نصب گردیده! و به زمین که چگونه گسترده و هموار گشته است؟!﴾ (الغاشیه / ۱۷-۲۰). در آیات فوق، خداوند از مردم می‌خواهد که به ظاهر این موجودات بنگرند و پی به خالق آنها ببرند.

الفاظی در زبان قال وجود دارد که معنا به وسیلهٔ آنها منتقل می‌شود و مراد و مفهوم بیان می‌گردد. می‌توان توضیح بیشتر این مطلب را در قالب تمثیلی بیان کرد؛ مثلاً فرد تشنه‌ای را در بیابان می‌بینیم که از فرط تشنگی بر زمین افتاده، مشرف بر هلاک است. این

شخص با زبان حال از ما کمک می‌خواهد و آب می‌خواهد و گاهی برعکس، فردی را می‌بینیم که چنین حالتی ندارد، ولی با زبان خود در قالب الفاظ با عبارت صریح می‌گوید: تشنه‌ام و آب می‌خواهم.

همان‌گونه که بیان شد، به نظر برخی از مفسران، آیاتی که مشتمل بر تسبیح موجودات است، بر زبان حال حمل می‌شوند و به نظر برخی دیگر، مراد از آن، زبان قال است و برخی دیگر معانی و توجیهاات دیگری را ذکر نموده‌اند، ولی عمده در این زمینه دو قول است.

۵. دو نظریه کلی در موضوع بحث

به نظر مصباح یزدی، درباره تعابیر تسبیح و سجده که در قرآن کریم به کار رفته است و به همه اشیاء، اعم از جمادات، نباتات، حیوانات و... نسبت داده شده، دو مشرب کلی وجود دارد:

۱-۵. نظریه اول این است که این تعبیرها (سجده و تسبیح) استعاره است؛ یعنی همه دلیل کمال آفریننده خود هستند و حکایت از صفات خدا می‌کنند؛ یعنی گویی به زبان، تسبیح و تنزیه صفات الهی را بیان می‌نمایند.

۲-۵. نظریه دوم می‌گوید اشیاء واقعاً شعور دارند و به‌راستی تسبیح می‌گویند و ذکر دارند و از باب نمونه، به سخن گفتن سنگریزه در دست پیامبر مثال می‌زنند و می‌گویند در آن مورد، سنگریزه تسبیح خود را به گوش دیگران رسانده است، نه آنکه همان هنگام در آن ایجاد تسبیح شده باشد. این نظر با ظاهر آیات نیز سازگار است. همین دسته دوم، باز از نظر تبیین مطلب بر اساس اصول عقلی، خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) دسته‌ای که می‌گویند همین اشیاء با همین صورت مادی شعور و ادراک دارند.

ب) دسته‌ای که قائل هستند اشیاء صورت غیرمحسوس دیگری دارند که آن صورت

دوم، شعور و درک دارد و همان است که روز قیامت ظاهر می‌شود و همان است که شهادت می‌دهد.

به هر حال، هر کدام که باشد، با درک عادی ما سازگار نیست، ولی ظاهر قرآن با آن مناسب است و ادعای مکاشفات عرفانی و احیاناً دلایل عقلی نیز برای مشاهده آن‌ها شده‌است؛ و جمله ﴿وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ (الإسراء / ۴۴).

احتمال اول را (که می‌گوید همه این تعبیرها استعاری است و قابل فهم و دلالت بر صفات آفریننده آن‌ها می‌کند)، بعیدتر می‌کند؛ زیرا «حکایت از صفت خالق» را همه می‌توانند بفهمند. پس چگونه خدا می‌فرماید: «ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید؟! (ر.ک؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ۲۶۰-۲۶۱). در ادامه، به تشریح و تطبیق این دو نظر کلی خواهیم پرداخت.

۱-۶. نظرگاه تبیان و مجمع‌البیان

شیخ طوسی صاحب تفسیر گرانقدر التبیان، طبرسی در تفسیر ارزشمند مجمع‌البیان و تعداد دیگری از دانشمندان و مفسران، از قبیل فارابی، فخر رازی، زمخشری و قرطبی آیاتی را که مشتمل بر تسبیح موجودات است، بر زبان حال حمل نموده‌اند. بر این اساس، مراد از تسبیح موجودات را خضوع ذاتی و تکوینی موجودات در برابر اراده خداوند دانسته‌اند. هر موجودی خودبه‌خود دلالت بر وجود خالق و حکایت از صفات خالق دارد و نیز نظم نظام شگفت‌انگیز موجودات و احکام و اتقان آنان، هم دلالت بر وجود خالق هستی دارد و هم دلالت می‌کند که خالق عالم هستی، دانا و حکیم و از هر عیب و نقصی منزله است و موجودات چون مشتمل بر ذی‌شعور (مانند انسان) و غیر ذی‌شعور (مانند جمادات) می‌شود، نمی‌توانند خداوند را به زبان قال تسبیح نمایند.

به نظر شیخ طوسی و طبرسی معنای تسبیح هفت آسمان و زمین و هر آنچه که در آن‌هاست، این است که این اشیاء دلالت بر توحید، عدل و عدم شریک برای خداوند

دارد و این دلالت جاری مجرای تسبیح است. منظور از تسبیح در آیه ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ﴾ این است که هیچ موجودی نیست، مگر اینکه خداوند را تسبیح می‌کند؛ بدین معنا که هر شیئی به سبب خلقت یا وصف خود، خداوند را تسبیح می‌نماید؛ زیرا تمام موجودات، جز خداوند متعال که قدیم است، حادث می‌باشند و حادث بودن موجب می‌شود که خداوند را تعظیم نماید، به سبب اینکه حادث احتیاج به صانعی دارد که مصنوع نباشد. این حادث، یا ساخته خداوند است و یا ساخته مخلوق خدا. این تعظیم موجب تثبیت آن کسی می‌شود که غنی بنفسه است و از همه بی‌نیاز است و آن نسبتی که برای مُحدثات جایز است، برای او جایز نیست. همچنین، ایشان در تفسیر بخشی از آیه ﴿وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ معتقدند علت اینکه شما تسبیح آسمان، زمین و... را نمی‌فهمید، این است که به آن‌ها نظر نمی‌کنید و به دلالت آن بر توحید الهی توجه ندارید تا بفهمید (ر.ک؛ طوسی، بی‌تا، ج ۶: ۴۸۲ و طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶: ۶۴۴).

ابونصر فارابی نیز در *فصوص الحکم* عبارتی دارد که از آن می‌توان استنباط کرد که ایشان تسبیح را به زبان حال می‌داند. عبارت این است: «صَلَّتِ السَّمَاءُ بِدَوْرَانِهَا وَالْأَرْضُ بِرَجَائِنِهَا وَالْمَطَرُ بِهَطْلَانِهِ، وَقَدْ تُصَلِّي لَهُ وَلَا يَشْعُرُونَ وَلِيَذْكُرَ اللَّهُ أَكْبَرَ: دور زدن و چرخش آسمان نماز اوست و حرکت زمین نماز زمین است و دوام و استمرار باران نماز باران است و شما نماز می‌خوانید و به آن شعور ندارید و یاد خدا بالاتر است» (فارابی، ۱۳۸۰: ۷۰). هر چند فارابی به صراحت از واژه زبان حال استفاده نکرده، ولی تعبیر او فقط با زبان حال سازگار است؛ چرا که وی عملی را مظهر نماز و عبادت معرفی می‌نماید.

فخر رازی نیز که بیشتر با دید کلامی به تفسیر قرآن پرداخته، ذیل آیات تسبیح موجودات، منکر شعور موجودات جمادی و نباتی و حیوانی شده است و تسبیح آن‌ها را به زبان حال و به صورت مجازی دانسته، بر این مطلب استدلال کلامی ارائه نموده است و معتقد است که تسبیح موجودات در آیه ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ (الإسراء/ ۴۴)، به زبان حال و با گفتن سبحان الله نیست. موجوداتی که مکلف نیستند؛ مثل بهایم و یا

موجوداتی که زنده نیستند؛ مثل جمادات، به زبان حال خداوند را تسبیح می‌نمایند و به این سبب که بدون فهم، علم و ادراک خود نطق انجام نمی‌شود و وجود این اوصاف در جماد، نبات و حیوان محال است، پس تسبیح آن‌ها به زبان حال می‌باشد (ر.ک؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۲۰: ۳۴۸).

در ادامه تفسیر آیه فوق، وی بین تسبیح جمادات و تسبیح مکلفان تفاوت قائل می‌شود و اولی را به صورت مجازی و دومی را به صورت حقیقی می‌داند و معتقد است که نسبت دادن تسبیح به جمادات، یک نسبت مجازی است و صرفاً به معنای تنزیه خداوند است، ولی تسبیحی که از ناحیه مکلفان انجام می‌شود، حقیقی است (ر.ک؛ همان: ۳۴۹).

زمخشری نیز معتقد است که تسبیح به زبال حال است و مراد این است که موجودات مذکور در آیه، دلالت بر صانع، و قدرت و حکمت او دارد؛ مثل اینکه آن‌ها بر این مطلب نطق نموده، خداوند را منزّه از شریک و سایر نواقص می‌دانند (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۲: ۶۶۹).

۲-۶. دیدگاه صاحب المیزان

دیدگاه علامه طباطبائی در تفسیر المیزان به این شرح است که ایشان آیاتی را که مشتمل بر تسبیح موجودات به طور مطلق است، بر زبان قال حمل نموده‌اند. ایشان معتقدند تسبیحی که در آیات شریفه به تمام موجودات مستند می‌شود و در کلام خدای تعالی بارها برای آسمان و زمین و آنچه در بین آن دو است، اعم از موجودات عاقل و غیرعاقل اثبات شده‌است، به سبب اینکه در میان نامبردگان، مواردی هست که جز تسبیح حقیقی را نمی‌توان بدان‌ها نسبت داد و چون تسبیح در آن موارد حقیقی است، قهراً باید در تمام نامبردگان به نحو حقیقت باشد؛ مثلاً یکی از این سنخ آیات، دو آیه ﴿إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ﴾ (ص / ۱۸) و ﴿وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ﴾ (الأنبياء / ۷۹) است که به یک سیاق و یک بیان فرموده‌است کوه‌ها و مرغ‌ها با او تسبیح

می گفتند و قریب به این مضمون آیه ﴿يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ﴾ (السبأ/ ۱۰) است. با این حال، دیگر معنا ندارد تسبیح را نسبت به کوه ها و مرغان «زبان حال» گرفت و نسبت به آن پیغمبر «زبان قال» علاوه بر این، روایات از طریق فریقین در دست داریم که تسبیح را به موجودات نسبت داده است؛ از جمله این روایات این است که می گوید: «سنگریزه های در دست رسول خدا^(ص) تسبیح گفتند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۳: ۱۱۲) و نیز جریان ناله استوانه حنانه که با جدا شدن پیامبر اکرم^(ص) آن به ناله درآمد. این جریان تاریخی در قالب شعر نیز به شکل زیبایی سروده شده است:

ناله می زد همچو ارباب عقول	«أستن حنانه از هجر رسول
گفت جانم از فراق گشت خون	گفت پیغامبر چه خواهی ای ستون
بر سر منبر تو مسند ساختی	مسندت من بودم از من تاختی
شرقی و غربی ز تو میوه چنند	گفت خواهی که ترا نخلی کنند
بشنو ای غافل کم از چوبی مباش	گفت آن خواهم که دائم شد بقاش

(مولوی، ۱۳۷۵، د: ۱: ۳۴۵).

جمعی دیگر از اندیشمندان اسلامی نیز معتقدند که کلیه موجودات، اعم از انسان و غیرانسان، خداوند را به زبان قال و با کلمه «سبحان الله» تسبیح می کنند و زبان قال اختصاص به انسان، جن و ملک ندارد. بر این اساس، در کل نظام آفرینش هر آنچه مخلوق خداست، خدای تعالی را به عظمت و پاکی می ستاید و به طور حقیقی تسبیح می گوید. این تسبیح کلامی و گفتاری است؛ زیرا کلام و تکلم تنها ابراز مافی الضمیر به وسیله حروف و صوت نیست، بلکه به هر طریقی که باشد، کلام محسوب می شود. همه موجودات، اعم از جماد، نبات، حیوان و انسان، خداوند را به زبان قال تسبیح و حمد می کنند، اما انسان های عادی تسبیح و تحمید موجودات را متوجه نمی شوند، در حالی که موجودات جهان خدای خودشان را می فهمند، درک می کنند، می شناسند و تسبیح و حمد می کنند. از کلام خدای تعالی فهمیده می شود که مسئله علم نیز در تمام موجودات هست و هر جا که خلقت راه یافته، علم نیز بدان جا رخنه کرده است و هر یک از موجودات به

مقدار حظی که از وجود دارد، بهره‌ای از علم دارد، البته لازمه این حرف این نیست که بگوییم تمام موجودات از نظر علم با هم برابرند و یا بگوییم علم در همه یک نوع است و یا همه آنچه را که انسان می‌فهمد، می‌فهمند و باید آدمی به علم آنها پی ببرد و اگر نبرد، معلوم می‌شود علم ندارد؛ زیرا معلومات ما نسبت به مجهولات ما به مراتب کمتر است. خداوند موجود بی‌شعور خلق نکرده است و آنچه آنرا تقسیم به بی‌شعور و باشعور می‌کنیم، مراتب ضعف و قوت شعور بر حسب مراتب وجود است. نسبت کارهای شعوری به جمادات در قرآن دلیل بر وجود نوعی علم و آگاهی در تمام موجودات است. در حکمت متعالیه نیز نوعی شعور برای همه موجودات عالم ثابت شده است (ر.ک؛ صدرای شیرازی، ۱۹۸۱ م، ج ۷: ۱۵۳ و نیز ر.ک؛ ابن کثیر دمشقی، ۱۴۱۹ ق، ج ۵: ۷۳؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۶: ۱۵۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۳۹۳؛ صدرای شیرازی، ۱۹۸۱ م، ج ۷: ۱۵۳؛ بینا، ۱۳۷۱: ۵۶۹؛ خمینی، ۱۳۸۳: ۳۲-۳۴؛ مطهری، بی تا، ج ۲۶: ۵۱۳؛ دستغیب، بی تا: ۵۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۳: ۱۱-۱۲؛ زحیلی، ۱۴۱۸ ق، ج ۱۵: ۸۴ و مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ۲۶۰-۲۶۱).

محبی الدین عربی در کتاب فتوحات، در فصلی با عنوان «العالم کله حی ناطق» تصریح کرده است که همه عالم، عاقل و ناطق است، هر چند دیگران به دلیل جمادی بودن اشیاء، آن را انکار می‌نمایند و درک آنان بر اساس دیدشان است، ولی ما از طریق کشف، آن را درک نموده‌ایم. هنگامی که رسول خدا می‌فرماید: سنگ، شانه گوسفند، شاخه نخل و حیوانی با او حرف زده است، به نظر عده‌ای، خداوند در آنها در همان زمان خاصی، حیات و علم را قرار داد. ولی نظر ما مخالف آنهاست و سیر حیات در تمام عالم آن است که هر شیئی، اعم از رطب و یابس، هنگامی که صدای مؤذن را می‌شنوند، به نفع مؤذن شهادت می‌دهند و شهادت فرع بر علم و آگاهی است و این مطلب از طریق کشف و شهود برای ما حاصل شده است نه از طریق استنباط از ظاهر روایات، و هر کسی که بخواهد بر این مطلب اطلاع حاصل نماید، باید راه مردان عرفان را طی نماید، خلوت گزیند، به ذکر الهی مشغول گردد و خداوند او را مطلع خواهد نمود (ر.ک؛ ابن عربی، بی تا، ج ۱: ۱۲۰).

۳-۶. تحلیل دو دیدگاه

جمع بین این دو دیدگاه این است که به زبان حال بودن تسییح موجودات در هیچ شرایطی قابل نفی نیست؛ چراکه مجموعه روایی فراوانی بر این نکته اشاره دارد، لیکن دیدگاه دوم که قائل به سخن با زبان قال باشد، دلیل قطعی عقلی و نقلی برخلاف آن مشاهده نشده است و می‌تواند به عنوان یک ایده مطرح شود و قابل استناد باشد.

۷. خطاب‌های الهی به غیر انسان

انسان تنها مخلوق خداوند سبحان نیست و مخلوقات دیگر الهی در عالم ماده و فراماده بر اساس حکمتی است که ما از درک بسیاری از حکمت‌های آن عاجز هستیم، ولی همین را می‌دانیم که هر یک نقشی در عالم هستی دارند و بی‌گمان مورد خطاب خداوند هم قرار می‌گیرند، همان گونه که انسان مخاطب خداوند قرار می‌گیرد و همین امر حاکی از استعداد و شعور آن‌هاست. این در حالی است که در باب خطاب‌های الهی در مواجهه با موجودات غیر انسانی، شبهاتی در بین مفسران مطرح است؛ از جمله اینکه ممکن است گفته شود اثبات شعور در صورتی است که در گفتگوی خداوند با غیر انسان، از قول و کلام متعارف استفاده شده باشد و چون این نوع گفتگو امکان ندارد، پس نمی‌توان از این خطاب‌ها شعور موجودات غیر انسانی را اثبات کرد.

موارد زیادی در قرآن درباره جمادات، حیوانات، نباتات، شیاطین و ملائکه وجود دارد که حاکی از گفتار و خطاب خداوند متعال با آن‌هاست و در بسیاری از آیات، ماده «قول» تعبیر شده است؛ مانند آیات زیر:

* ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ أَفْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَىٰ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ و گفته شد: ای زمین، آبت را فرو بر و ای آسمان، خودداری کن، و آب فرونشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی پهلو گرفت و (در این هنگام)، گفته شد: دور باد قوم ستمگر (از سعادت، نجات و رحمت خدا!) ﴿(هود/ ۴۴).

* ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ (سرانجام، او را به آتش افکندند، ولی ما) گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش! ﴿(الأنبياء / ۶۹).

* ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ انْتِنَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ سپس به آسمان پرداخت و آن دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه ناخواه بیایید. گفتند: فرمانبردار آمدیم ﴿(الفصلت / ۱۱).

* ﴿بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ اوست که آسمان‌ها و زمین را بدون الگو آفریده است و چون قضای امر براند، تنها می‌گوید بباش و آن امر بدون درنگ هست می‌شود ﴿(البقره / ۱۱۷).

* ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید! همگی سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید (و به سبب نافرمانی و تکبرش) از کافران شد ﴿(البقره / ۳۴).

آیا در این گونه موارد واقعاً خداوند از قول معهود (صوت یا اشاره) استفاده کرده است؟ یا اینکه در این گونه موارد، مراد از «قول» ایجاد و تکوین است؟ در انسان‌ها مسلماً مراد از «قول» عبارت است از استخدام صوت یا اشاره به ضمیمه قرارداد قبلی که فطرت انسانی ما و اینکه حیوانی اجتماعی هستیم، آن را ایجاب می‌کند، اما آیا قول با همین معنا در تکوینات نیز به کار رفته است؟

علامه طباطبائی با اینکه شعور موجودات را امر مسلم فرض نموده است، ولی در باب این آیات نظر خاصی را ابراز نموده، معتقد است که مراد از قول در این آیات، در موجودات تکوینی به معنای خلق و ایجاد است، نه صوت معهود و یا اشاره که در خطاب به انسان‌ها صورت می‌گیرد و نیز قولی که به شیاطین و فرشتگان و یا حیوانات نسبت داده شده، چنین است. خلاصه سخن علامه با کمی تصرف به قرار ذیل است:

«لفظ قول در تکوینات به معنای ایجاد چیزی است که با وجود یافتن آن، دلالت بر معنایی می‌کند و مقصود خدا نیز بوده است؛ چنان که قول در اصطلاح انسان‌ها نیز به معنای ایجاد صدایی است که بر معنای مقصود ما دلالت می‌کند. دلیل بر اینکه لفظ قول در تکوینات به معنای ایجاد است، اینکه قول هم در مواردی استعمال شده است که شنونده صاحب گوش و درک است و هم در مواردی استعمال شده که گوش و درک حیوانی ندارد؛ مانند آسمان و زمین. به همین سبب، تنها راه سخن گفتن با آن‌ها، تکوین و ایجاد است؛ به عبارت دیگر، قول خدا درباره تکوینات عبارت است از خود آن موجود تکوینی که خدا آن را ایجاد کرد. پس موجودات در عین حال که مخلوق خدا می‌باشند، قول خدا نیز هستند، به سبب اینکه خاصیت قول در آن‌ها هست و آن اینکه قول، غیر متکلم را به آنچه در قلب اوست، آگاه می‌سازد، مخلوقات خدا نیز با خلقت و وجود خود بر خواست خدا دلالت می‌کنند» (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲: ۳۱۷-۳۱۹).

به نظر علامه طباطبائی، قول خدا با غیر موجودات تکوینی، از قبیل ملائکه و شیطان، و نیز قول و سخن گفتن فرشتگان و شیاطین با یکدیگر، به سبب اینکه وجودشان مشابه وجود انسانی نیست و همانند انسان، حیوان اجتماعی نیستند و نیز تکامل تدریجی از راه تحصیل علم ندارند، صدا و استعمال لغت، در برابر معانی نیست و فقط اسم آن را می‌توان تفهیم و تفاهم نامید.

ایشان در این زمینه معتقد است که قول خدا با ملائکه و شیطان، باید معنایی دیگر داشته باشد و سخن گفتن خدا با آنان باید طور دیگری باشد. همچنین، قول و سخن گفتن خود فرشتگان با یکدیگر و خود شیطان‌ها با یکدیگر از راه استخدام صدا و استعمال لغت‌هایی در برابر معانی نیست. بنابراین، وقتی یک فرشته می‌خواهد با فرشته‌ای دیگر سخن بگوید و مقاصد خود را به او بفهماند و یا شیطانی می‌خواهد با شیطان دیگر سخن بگوید، این طور نیست که مانند ما بدنی و سری و در سر، دهنی و در دهانش زبانی داشته باشد و آن زبان صدا را قطعه قطعه نموده، از هر چند قطعه اش لفظی در برابر مقصد خود

درست کند و شنونده‌ای هم سری و در سرش سوراخی به نام گوش و دارای حس شنوایی و در پشت آن، دستگاه انتقال صوت به مغز داشته باشد تا سخنان گوینده را بشنود و این آشکار است. تنها چیزی که مسلم است اینکه بین این دو نوع مخلوق، تفهیم و تفاهم است و حقیقت معنای سخن گفتن و سخن شنیدن همین هست.

همچنین، بین خدای سبحان و بین ملائکه و شیطان قول هست، اما نه چون ما که عبارت از ایجاد صوت از طرف صاحب قول و شنیدن آن از طرف مقابل است. افزون بر این، قولی که احیاناً به پاره‌ای از حیوانات بی‌زبان نسبت داده شده است؛ مانند مورچه‌ای که در زمان حضرت سلیمان^(ع) فرموده است: ﴿قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ: مورچه‌ای بانگ زد: ای مورچگان به سوراخ‌های خود بروید﴾ (النمل/۱۸) و نیز درباره‌ی هدهد سلیمان^(ع) می‌فرماید: ﴿فَقَالَ أَحَطَّتْ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ: گفت: من به چیزی دست یافتم که تو هرگز از آن خبر نداری و من از شهر سبأ خبری یقینی آورده‌ام﴾ (النمل/۲۲) و نیز درباره‌ی وحی که خود خدا به بعضی از جانداران بی‌زبان کرده است، می‌فرماید: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ: پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد که از سوراخ کوه‌ها و سقف خانه‌هایی که مردم می‌سازند و از شکاف درختان برای خود خانه‌ها بسازید﴾ (النحل/۶۸). وحی در این موارد نیز همانند وحی مربوط به ما انسان‌ها نیست (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲: ۳۱۷-۳۱۹).

۸. مصادیق درک کلام حسی موجودات

مراد از قول متعارف این نیست که عموم انسان‌ها صدای ملائکه، اجنه، صدای تسیح سنگریزها و صدای مورچه حضرت سلیمان^(ع) را بشنوند، بلکه انسان‌های عادی چگونگی این مسائل و حقایق را درک نمی‌کنند، مگر کسانی که به اذن خداوند به این اسباب دست یافته‌اند و به کمالات بالای روحی و معنوی و نیز قدرت ارتباط با عالم غیب

رسیده‌اند. از سوی دیگر، آیات قرآنی زیادی نیز وجود دارد که هم اجنه و هم فرشته‌ها سخنان بشر را درک می‌کردند و متقابلاً مردم نیز سخنان آن‌ها را درک می‌کردند و یا حتی درباره‌ی اجنه آمده‌است که آن‌ها آیات قرآنی را استماع می‌کردند و محتوای آن را می‌فهمیدند و الفاظ آن را از رسول خدا^(ص) می‌شنیدند و متوجه حقایق آن می‌شدند، در حالی که انتقال مطلب و محتوا، از طریق صوت رسول خدا^(ص) بود:

﴿قُلْ أُوْحِي إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾ (تو ای پیامبر، بگو از راه وحی به من چنین رسیده که چند نفر از طایفه جن قرآن را شنیده‌اند و آنگاه به بقیه گفته‌اند: ما قرآنی عجیب شنیدیم * قرآنی که به سوی رشد هدایت می‌کند و به همین سبب بدان ایمان آوردیم و هرگز احدی را شریک پروردگار خود نخواهیم گرفت) ﴿الجن / ۱-۲﴾. این در حالی است که شیاطین به صراحت قرآن از طایفه جن هستند و هنگامی که اجنه از طریق صوت و شنیدن الفاظ حقایق را درک نمایند، شیاطین نیز از همان طریق محتوا را درک خواهند کرد: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾ و چون به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید، همه سجده کردند، مگر ابلیس که از جنیان بود و از فرمان پروردگارش بیرون شد؛ چراکه او و فرزندانش را که دشمن شما هستند، جز من اولیای خود می‌گیرند؟ برای ستمگران چه عوض بدی است ﴿(الکهف / ۵۰)﴾.

همچنین، مخاطب رسول خدا^(ص) با جبرئیل امین و سایر فرشته‌ها از طریق صوت و الفاظ صورت می‌گرفت. هرچند حاضران در نزد آن حضرت، صوت فرشته‌ها را نمی‌شنیدند. یا هنگامی که فرشته بر مریم^(س) نازل شد، او سخن فرشته را می‌فهمید و سخنان هاروت و ماروت را مردم می‌فهمیدند و هنگامی که فرشته‌ها مهمان ابراهیم^(ع) شدند، حتی همسر ابراهیم^(ع) هم سخن آن‌ها را فهمید: ﴿فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ * وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾: همسرش که در آن حال ایستاده بود، ناگهان

حیض شد و ما به وسیله فرستادگان خود او را به ولادت اسحاق و بعد از اسحاق به ولادت یعقوب از او بشارت دادیم ﴿ (هود / ۷۰-۷۱).

درباره جمادات نیز روایاتی داریم که آن‌ها از طریق صوت با انسان ارتباط دارند؛ از قبیل تسبیح سنگریزه در کف رسول خدا^(ص) که در آن قضیه، «سنگریزه تسبیح خود را به گوش دیگران رساند، نه آنکه همان هنگام در آن ایجاد تسبیح شده باشد» (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ۲۶۰): «مِنْ مُعْجَزَاتِهِ^(ص) أَنَّهُ أَخَذَ الْحَصَى فِي كَفِّهِ فَقَالَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق.، ج ۱۷: ۳۷۹)؛ یعنی پیامبر اکرم^(ص) سنگریزه‌هایی را بر کف دستش گذاشت و همه گفتند: سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر.

شهید مطهری در این زمینه اشکالی را مطرح و به آن پاسخ می‌دهد و آن اینکه قضیه تسبیح سنگریزه در دست پیامبر^(ص) که یکی از معجزات حضرت است و معجزه یک امر خارق‌العاده است و بحث ما در موارد عادی است. آیا در موارد عادی نیز سنگریزه‌ها به تسبیح مشغول هستند؟ جوابی را که ایشان می‌دهد، این است که سنگریزه در کف مبارک پیغمبر اکرم^(ص) تسبیح گفت و این خود دو جنبه دارد: یکی تسبیح گفتن سنگریزه‌ها و جنبه دوم آن، نشان دادن این تسبیح به مردم است. شهید مطهری معتقد است که در اینجا معجزه پیغمبر^(ص) این نبود که سنگریزه را به تسبیح درآورد، بلکه معجزه پیغمبر^(ص) این بود که گوش افراد را باز کرد و آن‌ها صدای سنگریزه را شنیدند. آن سنگریزه همیشه تسبیح می‌گفت، ولی معجزه پیغمبر^(ص) در شنودن این صدا به آن گوش‌ها بود، نه در به صدا درآوردن آن سنگریزه‌ها (ر.ک؛ مطهری، بی تا، ج ۱: ۵۱۵).

درباره جمادات، حیوانات، نباتات، شیاطین و ملائکه موارد زیادی در قرآن وجود دارد که حاکی از گفتار و خطاب خداوند متعال با آن‌هاست. در بسیاری از آیات از ماده «قول» استفاده شده است. در آیات هود/۴۴، انبیاء/۶۹، فصلت/۱۱ و بقره/۳۴ و ۱۱۷، خداوند آب، آتش، آسمان، زمین و ملائکه را خطاب فرموده است و به آن‌ها دستور

می‌دهد که برای حفاظت و سلامتی نوح^(ع) و یارانش و ابراهیم^(ع) و نیز فرمانبرداری از او اقداماتی را انجام دهند.

در انسان‌ها مسلماً مراد از «قول» عبارت است از استخدام صوت یا اشاره به ضمیمه قرارداد قبلی، که فطرت انسانی ما و اینکه حیوانی اجتماعی هستیم، آن را ایجاب می‌کرد. اما در غیر انسان بعضی گفته‌اند که مراد از «قول» در موجودات تکوینی، به معنای خلق و ایجاد است، نه صوت معهود و یا اشاره که در خطاب به انسان‌ها صورت می‌گیرد. مراد از «قول» خدا با غیر موجودات تکوینی، از قبیل ملائکه و شیطان، و نیز قول و سخن گفتن فرشتگان و شیاطین با یکدیگر به سبب اینکه وجودشان مشابه وجود انسانی نیست، فقط اسم آن را می‌توان تفهیم و تفاهم نماید. این نظر دلیل مسلم عقلی یا نقلی ندارد، به این دلیل که اگر قول در ملائکه و اجنه به همان معنای متعارف خود باشد، علاوه بر اینکه بر ظاهر خود حمل شده است و این امتیاز را دارد، هیچ محال عقلی و شرعی پیش نمی‌آید. هنگامی که فرشته بر مریم^(س) نازل شد، او سخن فرشته را می‌فهمید و سخنان هاروت و ماروت را مردم می‌فهمیدند و هنگامی که فرشته‌ها مهمان ابراهیم شدند، حتی همسر ابراهیم^(ع) هم سخن آن‌ها را فهمید. درباره جمادات نیز پیغمبر گوش افراد را باز کرد و آن‌ها صدای سنگریزها را شنیدند. وقوع این موارد بهترین دلیل بر امکان سخن و قول از غیر انسان همانند انسان است.

نتیجه‌گیری

از بررسی آیات و روایات نتایج زیر به دست می‌آید:

در کل نظام آفرینش، هر آنچه مخلوق خداست، مرتبه‌ای از حیات و شعور آگاهانه دارد و خدای تعالی را به عظمت و پاکی می‌ستاید و به طور حقیقی تسبیح او می‌گوید. علاوه بر آیات و روایات تسبیح، آیات و روایات سجده، شهادت، نطق، عبادت، قنوت، خشیت... و تسخیر موجودات و نیز آیات و روایات امر کردن به جمادات و گفتگوی

خداوند با آن‌ها و نسبت دادن کارهای شعورمند به آن‌ها، همه دلیل بر وجود نوعی عقل، شعور، ادراک و حیات در تمام موجودات عالم هستی است.

کلمات به کار رفته در آیاتی که دلالت بر تسبیح همه موجودات دارند و مطمع نظر قائلان به زبان حال، از جمله شیخ طوسی و طبرسی در تفاسیر خود قرار گرفته است، شامل همه موجودات، اعم از آنچه به عقلا و ذی شعور شهرت دارند؛ مانند انسان، جن و ملک، و آنچه در لسان عموم به عنوان غیر ذی شعور می‌شناسیم؛ مانند جمادات، حیوانات و نباتات می‌شود. از این رو، لازمه اعتقاد به زبان حال این می‌شود که لفظ تسبیح در استعمال واحد، در دو معنای حقیقی و مجازی با هم استعمال شده باشد که بطلان آن در علم اصول فقه به اثبات رسیده است. اما با توجه به اینکه درباره مکلفان حقیقی است، سزاوار آن است که در این آیات (الإسراء / ۴۴)، تسبیح فقط در معنای حقیقی استعمال شده باشد.

از سوی دیگر، حمل تسبیح بر معنای مجازی در صورتی صحیح است که علم را منحصر در انسان، ملک، جن و حیوان بدانیم، ولی نه تنها دلیل بر این انحصار نداریم، بلکه رفتار و اعمالی که از جمادات و نباتات در دست هست، خلاف این را ثابت می‌کند.

- قائل بودن به زبان حال مستلزم آن است که نحوه سخن گفتن و قول انسان معیار قرار داده شده است و تکلم سایر موجودات را با انسان قیاس کنند، در حالی که تسبیح، شعور و نطق انسانی مرتبه خاص و ویژه انسان است. اما شعور و تسبیح جمادات در مرتبه دیگری قرار دارد و ویژگی‌های هر موجودی، اعم از شعور، درک، احساس، قول، فعل و سایر ویژگی‌های ذاتی و عارضی با دیگر موجودات متفاوت است. همان گونه که علم امروزی کشف کرده است که حیوانات برای ایجاد ارتباط با یکدیگر اصوات یا طول موج‌هایی ایجاد می‌کنند که هر چند با گوش ظاهری و حواس انسان احساس‌شدنی نیست، اما با دستگاه‌های پیشرفته تشخیص‌پذیر و فهم‌پذیر است؛ مثلاً دلفین‌ها، نهنگ‌ها و بسیاری موجودات دیگر با ایجاد امواج فراصوت یا فروصوت با یکدیگر صحبت می‌نمایند و یا به

یکدیگر اعلام خطر می‌کنند. این نحوه رفتار که معادل قول و تکلم در انسان است، حتی شامل برخی گیاهان نیز می‌شود و علم امروز اثبات کرده‌است که حتی گیاهان نیز با یکدیگر ارتباط دارند و می‌توانند هنگام ایجاد خطر به یکدیگر پیام برسانند.

بنابراین، منشاء این اختلاف نظر، مقایسه اعمال و رفتار آن‌ها با انسان و محور قرار گرفتن افعال انسانی در این تطبیق‌هاست، در حالی که برخی حواس انسانی بسیار ضعیف‌تر از سایر موجودات است. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که قول موجودات نیازی نیست که همچون تکلم انسانی از معجزایی به نام حنجره خارج شود، همان‌گونه که حتی زبان ایماء و اشاره که بین ناشنویان در حال حاضر رواج یافته، هرچند قول و تکلم نیست، اما نمونه‌ای از تکلم به زبان اشاره است و این زبان را هیچ کس به عنوان زبان حال نمی‌داند، بلکه هر موجودی متناسب با خلقت خود و جهازی که خداوند متعال برای او قرار داده‌است، می‌تواند خداوند متعال را تسبیح و حمد کند و لازمه این فعل، شنیدنی بودن برای انسان نیست.

بنابراین، حقیقت این تسبیح که همان تنزیه آگاهانه است و هر موجودی با زبان مخصوص خود خداوند تعالی را تسبیح می‌گوید، یعنی علاوه بر دلالت وجود اشیاء بر تنزیه خداوند، هر موجودی به طور حقیقی با نوعی تکلم و سخن گفتن خاص خود، او را تسبیح می‌گوید. لذا همه موجودات، اعم از جمادات، نباتات، حیوانات و انسان‌ها، خداوند را به زبان قال حمد و تسبیح می‌کنند، اما این موضوع مستلزم آن نیست که انسان بتواند با گوش جسمانی خود تسبیح و تحمید موجودات را بشنود، در حالی که حقیقت آن است که موجودات جهان خدای خود را می‌فهمند و درک می‌کنند و می‌شناسند و تسبیح و حمد می‌کنند و رسول خدا^(ص) نیز صدای همین تسبیح شعورمندان را به گوش اصحاب رساند.

- شعور جمادات و نباتات و نیز ارتباط و تکلم آن‌ها با یکدیگر که قرآن بیش از هزارو

چهارصد سال به آن تصریح نموده است، اکنون بر اساس علوم تجربی و با استفاده از دستگاه‌های پیشرفته اثبات شده است و هر یک از موجودات با توجه به ساختار خلقت خود، در برابر واکنش‌ها عکس‌العمل نشان می‌دهند.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد. (بی تا). *النهایة فی غریب الحدیث و الأثر*. ج ۱. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

ابن عربی، محیی الدین. (بی تا). *الفتوحات المکیه*. ج ۴. بیروت: دار الصادر.
ابن کثیر دمشقی، اسماعیل. (۱۴۱۹ق.). *تفسیر القرآن العظیم*. تحقیق محمدحسین شمس الدین. ج ۱. بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون.

ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۰۵ق.). *لسان العرب*. قم: نشر آدب الحوزة.
اخوان الصفا. (۱۴۱۲ق.). *رسائل اخوان الصفاء و خالان الوفاء*. ج ۱. بیروت: الدار الإسلامیه.

امین، سیده نصرت. (۱۳۶۱). *مخزن العرفان در تفسیر قرآن*. تهران: نشر نهضت زنان مسلمان.

بینا، محسن. (۱۳۷۱). *سراج الصعود لمعارج الشهود*. ج ۱. تهران: افست مروی.
جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۳). *تسنیم تفسیر قرآن کریم*. ج ۳. قم: مرکز نشر اسراء.
حویزی عروسی، عبدعلی بن جمعه. (۱۳۸۳). *تفسیر نورالثقلین*. قم: المطبعة العلمیه.
خمینی، روح الله. (۱۳۸۳). *چهل حدیث*. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
دستغیب، سید عبدالحسین. (بی تا). *معارف از قرآن، تفسیر سوره حدید*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق.). *المفردات فی غریب القرآن*. تحقیق صفوان

- عدنان داودی. ج ۱. بیروت - دمشق: دارالعلم - الدار الشامیة.
- زحیلی، وهبه. (۱۴۱۸ق.). *التفسیر المنیر فی العقیة والشریعة والمنهج*. ج ۲. بیروت - دمشق: دار الفکر المعاصر.
- زمخشری، جارالله محمود. (۱۴۰۷ق.). *الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل*. ج ۳. بیروت: دار الکتب العربیة.
- سبحانی، جعفر. (بی تا). *احمد موعود انجیل*. قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- صدرای شیرازی، محمدبن ابراهیم. (۱۹۸۱م.). *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*. ج ۳. بیروت: دار إحياء التراث.
- _____ . (۱۳۶۶). *تفسیر القرآن الکریم (صدرا)*. تحقیق محمد خواجوی. ج ۲. قم: انتشارات بیدار.
- طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۴۱۷ق.). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ج ۵. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۷). *تفسیر جوامع الجامع*. ج ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
- _____ . (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. ج ۳. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- طبرسی، احمدبن علی. (۱۳۷۱). *الإحتجاج علی أهل اللجاج*. ترجمه نظام الدین غفاری مازندرانی. ج ۱. تهران: نشر مرتضوی.
- طبری، محمدبن جریر. (۱۴۱۲ق.). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*. ج ۱. بیروت: دار المعرفة.
- طریحی، فخرالدین. (۲۰۰۹م.). *مجمع البحرین*. ج ۱. بیروت: مؤسسه علمی للمطبوعات.
- طوسی، محمدبن حسن. (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار إحياء التراث العربیة.
- فارابی، ابونصر. (۱۳۸۰). *فصوص الحکم*. تحقیق شیخ محمدحسن آل یاسین. ج ۲. قم: انتشارات بیدار.
- فخر رازی، محمدبن عمر. (۱۴۰۶ق.). *لوامع البینات شرح أسماء الله تعالی و الصفات* -

شرح الأسماء الحسنی. قاهره: مكتبة الكليات الأزهرية.

_____ . (۱۴۲۰ق.). *مفاتيح الغیب*. چ ۳. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق.). *العین*. تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی. چ ۲. قم: نشر هجرت.

فیومی، احمد بن محمد. (بی تا). *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی*. چ ۱. قم: دار الرضی.

قرشی، سید علی اکبر. (۱۳۷۱). *قاموس قرآن*. چ ۶. تهران: دار الکتب الإسلامیة.

قرطبی، محمد بن احمد. (۱۳۶۴). *الجامع لأحكام القرآن*. چ ۱. تهران: ناصر خسرو.

قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا. (۱۳۶۸). *تفسیر کنز الدقائق و بحر الفرائد*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.

مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ق.). *بحار الأنوار*. چ ۲. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

محمدی ری شهری، محمد. (بی تا). *میزان الحکمه*. قم: چاپ دار الحدیث.

مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۸۳). *خداشناسی، کیهان شناسی، انسان شناسی*. چ ۴. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^(ره).

مطهری، مرتضی. (بی تا). *مجموعه آثار*. قم: صدرا.

مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*. چ ۱. تهران: دار الکتب الإسلامیة.

_____ . (۱۳۸۳). *تفسیر سوره حمد*. چ ۸. قم: مؤسسه تنظیم و نشر

آثار امام خمینی^(ره).

مولوی، جلال الدین. (۱۳۷۵). *مثنوی معنوی*. د ۱. تهران: انتشارات پژوهش.

